

عقلم

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۶۵۸۹

۱۶۵۸۹
۶۰۷۷۵۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه مراثی از عیسیٰ بن ابی طالب

مؤلف محمد حسن نوری

مترجم

شماره قفسه ۱۶۵۸۹



جمهوری اسلامی ایران

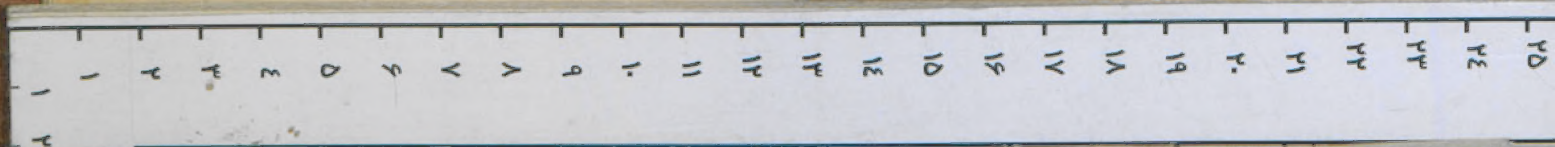
شماره ثبت کتاب

۶۰۷۷۵۴

۱۶۵۸۹
۲۰۷۷۵۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب مجموعه ریاضی از جمله مسائل و نظریات	
مؤلف	محمد حسن نوری
مترجم	
شماره قفسه	۱۶۵۸۹
شماره ثبت کتاب	۲۰۷۷۵۴



۱۷۵۸۹
۹۰۷۷۵۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب مجموعه ریاضی از جلسه سال ۱۳۵۷

مؤلف محمد حسن نوری

مترجم

۹۰۷۷۵۴

شماره قفسه ۱۷۵۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير
محمد وآله الطيبين الطاهرين وبعد فبقدر حق محمد حسين بن علي
ما في الزور من الجاهل بسيد كچون والد فقير مستحق اسطلاب
اخراعی چند فرموده بودند و دستور وضع نموده بود مذکور باشد
اسان نیز بهر آن طریق که در کتابها مذکور است رسد به جواب یا کفر یا
از ان نفع شود و بعد از مدتی که این در خط بود و دست بهم نمیداد
در سینه انوفین احوال زیارت بهمان ملک شریف و در هر مومنه عا
ترتیب الصلوة و تحية و غیره عرض راه نوشتن این رسد بهر مومنه عا
و خدایه در باب و اندامی که کلام مقدمه در بیان الامام هادی
اسطلاب میر شود و این کتابت به چند فصل میباشد که بهر یکی
که اسطلاب از ان سازه رنجست و بهر یکی آن رنجست که طاعت میباشد
و طایر از شرفان مراد و در پنج مندر اگر چه یکی است اما انقدر نیست
نرارد و باید که صد مرتبه بشکند و در خط کشیدن مضاعف و اگر
برنج مشرفان باشد باید بخت مسرعت و روح تو بیاورد

و نیز

۱۷۵۸۹
۲۰۷۷۵۴

و در تو بفرماید روح تو باشد شود اما نیست بر این رسد و بعد از این یکشنبه
باید بروی باز زد و باز باشد با بهر آنکه امانت الهی در حق نموده بودند
سرد شدن و نیز دیگر فرموده اند اگر چه این کتابت مساحت میان رسد
نظر را نماند میکند و چنان باشد که یکشنبه نزد حضرت اسطلاب رسد
و این باید بشکند آن ارد و طریقت است که هر جا که از صفی نجیب یا تقوی
و اکثر باشد یکشنبه بران باید زد و اسطلاب که خدایه و تقوی و خدایه باشد
اگر است که اسطلاب میباشد و یکشنبه در آن زیاده عرض و بلکه یکشنبه بر اسطلاب
ان موضع که حیدر دارد میباشد که از آنجا که یکشنبه است و یکشنبه در آن
کتاب ده میشود و صفی که است عرض شود و این یکشنبه موقوف است بعد از
نحوه است که بر نه خیر کرات روز را از اصرار کرد و این بسیار و نورانی است
و مستند به حدیث آمده بسیار نرم و در در آن یکشنبه و باب و بار و غیره
و جواب میر که یکشنبه و این موار باشد بر و در صفی یا مال یا بطریق
که ان الله که نشان رنور این شود یا انکه صفی را بعد از یکشنبه
چرخ کشد و طریق ان و چرخ کردن چرخ اسطلاب سان خواهد شد
و نحوه را نیز یکشنبه بطریق مذکور یکشنبه رسد باز نماند زیاده از صفی است

بنظر ایشان که از این خطوط متعارف و بر اهرام خطوط و
در جبهه و در اقامت نقش کنند چون که و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
در صورت

فصل در ساختن پرگار بر نه یکجهت کشیدن و اهرام
پرگار بر این که با چهاران خط بر کشند و قوس را این طرح بر این
نقشه دایره و خطها با این طریق هر دو رسد که این طرح دو دایره متوازی
بفاصله مساوی کشند و خطی که میان این دو دایره می افتد را خط
پرگار می نامند و خطی که از خطی که میان این دو دایره می افتد و با پرگار
کشند مانند اهرام که این قوس در دو نقطه حرکت کند و یکسر از قوس
نیکو شود و این خط که در هر یک کشند و دیگر قوس را از میان
و دیگر از پرگار بردن آمده و بر کار کشند و این قوس بران قوس
میگردد و بر پرگار میخواند از آن سو را خط که قوس در و میگذرد و
دیگر کشند و در آنرا خط و میکشند و آنکه کار را به اندازه که خواهم
بکشیم و هر خطی که در هر دو قوس خط کشند و حرکت کنند
و به هر این قوس نزدیک به پرگار نصب شود و از آنقدر که در
دایره کشند و قوس هر دو خط و با پرگار که بر کار فواید این
و ممکن است که بر پرگار که در هر دو خط و پرگار و دو پا به خط
فولاد و بر این خط و در آنجا به خط و میکشند که از آنرا خواهند کوتاه

و مانند نوانند کرده و باید که بر یک کار را بر و کشند و بر یک سیم نهاده
 و هر که تواند بود و در چهار سیم و در هر سیم را دم دار و بعد از آن
 بر دو باره و در هر سیم را یکبار که سیم را ب قلم بران کشیده باشند تا
 جدا هم رسیده اند که در هر سیم که از آن کشیده شود و در هر یک کار بران کشیده

فصل در سخن گفتن و در هر سیم دو باره کشیده و در هر سیم دو باره کشیده و
 و مانند نوانند کرده و باید که بر یک کار را بر و کشند و بر یک سیم نهاده
 و هر که تواند بود و در چهار سیم و در هر سیم را دم دار و بعد از آن
 بر دو باره و در هر سیم را یکبار که سیم را ب قلم بران کشیده باشند تا
 جدا هم رسیده اند که در هر سیم که از آن کشیده شود و در هر یک کار بران کشیده

۱۰۰

نور بن صورت

و اگر عرض حلقه است و مستوی نیست که یک جزا بر خطی قسمت شود که بهتر و جزا که
ظن را در رنج از خط ابرو داشت و دو دایره دیگر در دو دست و یک چشم
در بر آن دایره و حجت از خط و طول و حجت یکدیگر نشسته شود و طریق
را بشن ظن و بعد از آن است که خطی را که در کنار از یک قدم یا یک شصت
نهند و بعد از آن در خط افغان ابتدا از یک پله که در دو طرف از هر دو آن

و چون که کشید و دایره خط را نشان کرد و پنج خط را یک یک بر یک
نشان کشید تا آنکه تمام شود و ما جدول خط را که در این پنج خط باشد
جدول خط را بنویس

و خط را بطوریکه که از پنج خط جدا شود و آن خط را که
رو می بیند مستطیل و دو خط متقاطع بر فراز آن کشید و از یک این دو خط
بفرد و نصف قطر دایره که بنویسیم خط را که کشید کرده و آن خط را که
است و از آن بدو دایره کشید که با هم به هم می رسد و از همان پنج خط
که می کشید است که در این خط و خط طول خط را که بنویسیم آن و سه خط

و آن

که کشیده و بعد می کشد ربع دایره رسم کنیم و مسعود بر سر می کشد
بر یک یک قسم خط طول را که کشیده ربع دایره رسم نشان کنیم تا آنکه
خواهیم و بعد از آن نشان نهد بر این ربع دایره مخطوبه بر خط کشیدیم

و دستور خط را
بجز در یک مسوالت
و آن خط را که در ربع
با خط از خط نشان کنیم
و از آن نشان خط
بر کز ربع کشیدیم
چون خط را که ربع دایره
ما را خط را که کشیدیم
خط را که با دایره نصف
خط را که دایره می کشیم
و بر هر ربع مقسوم
ربع دایره غیر مؤثر

بیشتر که این خطوط نیست و بعد از آن بر یکبار آن نشانه را ازین
دایره بهاره مطلوب بگسل کنیم و بر سر است

دستور دوم محکم کنیم و چهره را اندک با شش کرم کنیم و باره فرود دستور
به چهره مانده چهره را در میان حرکت دهیم تا آن دو ابریشم بچهار نقطه
نرسد چهره بگذرد و مانند این را سر نشود و محکم گردد و بر سر چهره باره
در پنج چسبانه تا محاذ سر و سر چهره دستور شود و مرکز بر سر آن پیدا
کنیم و مسطره بر مرکز چهره گذاریم و بر یک یک افهام دستور چهره را
فصل کنیم سر صورت

باب در قسمت چهره که در لب و الفتح و این دارد و دستور در فصل
فصل در قسمت چهره در صورت چهره که در لب و الفتح که دستور را
قسمت کردم میتوان کرد اما بهتر است که چهره را بعد از آنکه دو دایره کشیده
باشیم و ترسیم کرده باشیم در میان دستور بفرماییم که چهره را مرکز بر سر
نشانه را ترسیم بر ترسیم باین طریق که دو ابریشم بسیار با یک بر ترسیم

و بر پشت چهره دو دایره باین معنی و دستور و دایره مبارز ترسیم

کنیم و دو خط منقطع بر فوایم که یک خط وسط السما و دیگر خط شرق
 و مغرب است اخراج کنیم و باید که این دو خط تریع را در هر خطی
 و این عمل بسط و مناسبت شود چنانچه مذکور شد و این را از ارتفاع بر یک
 ربع اردو ربع فوایم بر دو ربع بطریق مذکور از دستور کنیم
 و بر دو ربع خط افق را طر از فوایم و اصابع نقش کنیم این از خط وسط
 السما بطریق مذکور و بر یک ربع مرکز کرده که شش ربعی خط شرق
 و مغرب را از دو جانب و خط وسط السما از جانب شرق کنیم و
 عمود از این نقاط برین دو قطر اخراج کنیم که منقطع شوند بر دو نقطه
 اگر مسطره مرکز و یک از این دو نقطه بگذارند بر خط و پنج دیگر را بر مرکز
 ارتفاع افتد و عمود از این عمود تا که یک ربع وسط السما شود و دیگر خط
 شرق و مغرب به دوازده و دو در مرکز را به نصف مناسبت کنیم و دو خط
 دیگر موازی این عمود تا به بعد مناسبت کنیم تا ارقام درو عشر شود
 مسطره مرکز و یک شش خط وسط برین ارقام دوازده کند و هفت کند
 بگذرد اما باید از این خط وسط منتهی در سر و این نزد و این را خط سما کنیم
 دو که عمود است بر خط وسط السما خط استوار اقام و اصابع و این در دیگر

طر افق

و بعد از استخراج طول و عرض و ارتفاع و مسافت و جهات دیگر کردیم تا این خط سما را

باب دوم در کشیدن مخططات و سمت و معلوم ساختن
 و مقیاسها و انواع آن بیشتر چند فصل فصل اول در بیان کردن
 نشان مخططات بر صفی بر یکدیگر که در ده بنیم دایره بنیم که از اند
 چرخه یک بنیم که در چرخه یک بنیم و این مدار یک سر یک سر
 بقدر نصف این دایره از خط طوا و ستور مخططات منقسم کردیم
 و از این خط منقسمه از خط طوا و ستور استخراج کنیم و طوا را خط
 موازی خط مذکور که از این موضع تقاطع این خط با خط مدار یک سر
 خط منقسمه موازی خط طوا و ستور استخراج و این خط را خط مخططات یکیم
 و نقطه تقاطع این خط با خط طوا و ستور مرکز مخططات کویم و یک
 یکبار بر مرکز مخططات که از این خط منقسمه است یکیم و یکبار
 بخط مدار یک سر الرطان رسد و بهین فتح دایره بر مرکز یکیم
 و این مدار یک سر الرطان یکبار بر یکبار یکیم و خط مدار یک سر
 و بر مرکز یکیم و این مدار یک سر یکیم و این دو دایره با دایره
 اول مدار است بنیم و از این موضع این فرض کنیم که در ستور
 ب آ ج اب خط طوا است و اگر خط طوا و آ خط مدار

المر

یک سر یک سر و آ خط مدار یک سر الرطان و آ خط مدار یک سر یک
 و در همه صفی یک سر یک سر و در همه دایره که از این
 دایره است که بر مرکز و آ خط نصف قط این دایره از آ
 خط طوا و ستور یکیم و از نقطه خط طوا موازی آ استخراج
 و طوا را خط منقسمه موازی آ استخراج کردیم که در خط مدار یک سر
 آ کشیدیم و بر یکبار بر نقطه تقاطع این خط با خط مدار یک سر یکیم
 این خط منقسمه از خط طوا و ستور یکیم و در خط مدار یک سر
 که از این خط منقسمه استخراج کنیم که خط منقسمه یکیم و در خط مدار
 شود این خط موازی آ بنیم و بر این خط مدار یک سر و از نقطه که از خط
 این خط است با خط آ خط طوا موازی آ استخراج کنیم و تقاطع خط
 آ که از آ بر نقطه که از این خط منقسمه است و خط مدار
 مرکز مخططات و یکبار بر نقطه که از خط منقسمه است و بهین
 فتح دایره بر مرکز یکیم و این مدار یک سر یکیم و این دو دایره با دایره
 اول مدار است بنیم و از این موضع این فرض کنیم که در ستور
 ب آ ج اب خط طوا است و اگر خط طوا و آ خط مدار

که کجاست که در است نشانی گویند و صورت و سنو و مقطر از اینست

۳

فصل در گذشتن کردن مقطرات و طریق کشیدن آن در دست
ساح خط را به خط مقطر است فرض کنیم و دایره سه بار
رو صفحه دار را بر سطح مرکزیم و این دایره را ترسیم نموده و فقط
نقطه ۱ و ۲ دو قطر سه ساک اخراج کنیم سه را خط و خط
فرض کنیم و ساک را خط منق و یکبار بر خط که کشیده یکبار بر خط
عوض می دهیم از در جاست خط که بدین جهت دستور کشیدیم و یکبار
هم که از خط که کشیده قطر سه را از طرف راست کشیم و کشیم آن
قسمت تحت الاضطرار بود از خط و خط سه قسم فوق الاضطرار یکبار
بر خط که کشیده منق یکبار بر خط سه و یکبار بر خط که کشیده منق و خط
مقطرات بعد از آنکه از خط سه بر خط منق کشیده شد و اگر منق از خط سه
و اگر منق دو دایره و اگر تمام یک دایره و از خط که کشیده منق کشیدیم
پنج بار کشیم که کشیده منق یکبار بر خط منق و مقطرات شود یکبار
از خط سه بر خط منق کشیده شد و یکبار بر خط که کشیده منق کشیده شد
یکبار بر خط منق کشیده شد و مقطرات در صورتی که کشیم آن از خط
بفقد رها و مقطرات باشد و اگر کشیده منق بر خط منق کشیده شد و مقطرات

—

۱۹۱۱

الحق فواج کینه و انقدر که خایم نشان کنی و بعد از آن خط که میان نشان
که اگر اخراختند تحت الفصح است و نشان آن حوا و فوق الارض شصت
کرده منصف را مرکز سایه و دایره بر روی سطح رسیده که هر دو
بگذرد و این دایره افقی است و مراکز این دایره بدو نقطه قطع
که که خط مشرق و مغرب است با مدار هر کس که در آن گذرد
نشان منقطات مدار را بر خط نشان خواهد بود این طایفه
که و با خط که میان نشان که که نشان است و میان نشان که که
نشان اخراختند از طرف فوق الارض شصت نموده دایره که به طریق
مذکور بر روی سطح کشیم و این یک نشان از زیر و یک نشان از بالا کم
که منصف سایه و دایره کشیم که منصف را یک نشان بر یک خط
شماره و درین صورت یک خط دایره که در وسط افق باشد
بدایره که نصف قطره مقدار بقدر نصف است منقطات شود مرکز این دایره
چون این دایره را تحت الارض که کند و این دایره منقطات باشد و مغرب
است که این دایره را یک دایره ثروت و خطوط سطح معوجه را که که
خواهد شد چنان کشید که از مدار هر کس که بر آن دایره باشد

برسد و اگر در وقت حرکت اگر نماز کند بخت نماند و اگر پیش از رسیدن این دو بار
 به چکانه دستان دو بار یا بیشتر بخشد اگر شفا دهد در شفا نماند و اگر شفا
 بعد از آن به چکانه بخشد بسیار نفع است و همچنین اگر که هر دو بار بخشد
 به چکانه بخشد بخت نماند که اگر یک مرتبه بخشد شفا حاصل
 میشود و اگر دو بار بسیار که بخشد بخت نماند و اگر که بخشد

در صورت

و اگر خواهد که مقنطرات بر شمشیر است الاضرب بخشد همان طریق را در
 نشانی کردن مقنطرات فوق الاضرب که در چکانه بر او خط مقنطرات
 بر روی سوره بخشد و چکانه بخشد که اگر نشانی عرض خط مقنطرات
 زیاد میشود و اگر عرض خط مقنطرات بخت نماند و اگر که بر شمشیر
 برداریم و چکانه بر روی سوره بخشد شفا حاصل میشود و خط مقنطرات
 نشانی که با چکانه بخشد که بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که
 مقنطرات فوق الاضرب بودیم و قسم فوق الاضرب خط مقنطرات را
 نشانی کنیم و چکانه بخشد که بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که
 طرف خط مقنطرات را نشانی میکنیم که بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که
 بخشد که از آن خط طوطا دستور بقدر شفا و مقنطرات بخت نماند و اگر که
 شفا و مقنطرات بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که
 نشانی کنیم و بعد از آن نشانی که از روی سوره بخشد و قسم بخت نماند و اگر که
 نشانی کنیم که بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که
 بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که
 طوطا دستور که از آن خط مقنطرات بخت نماند و اگر که بخشد بخت نماند و اگر که

و قسم تحت الاضرائان کج و با زا را خط طوا و ستور بقدر رها
 نقوش مقصود است بر این خط افق و خط طوا بر هر کج و با قسم اول
 نشان می کشند و خط نشان نما را از افق و خط طوا و ستور
 و ستور و با بر هر کج و خط نشان را از خط طوا و ستور
 تا افق و خط نشان را از خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 نشان بر خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 و ستور و با بر هر کج و خط نشان را از خط طوا و ستور
 تا افق و خط نشان را از خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 نشان بر خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 و ستور و با بر هر کج و خط نشان را از خط طوا و ستور
 تا افق و خط نشان را از خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 نشان بر خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان

بگذرد

اول کج

اول کج است و خط طوا و ستور بقدر رها
 نقوش مقصود است بر این خط افق و خط طوا بر هر کج و با قسم اول
 نشان می کشند و خط نشان نما را از افق و خط طوا و ستور
 و ستور و با بر هر کج و خط نشان را از خط طوا و ستور
 تا افق و خط نشان را از خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 نشان بر خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 و ستور و با بر هر کج و خط نشان را از خط طوا و ستور
 تا افق و خط نشان را از خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 نشان بر خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 و ستور و با بر هر کج و خط نشان را از خط طوا و ستور
 تا افق و خط نشان را از خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان
 نشان بر خط طوا و ستور و با بر هر کج و خط نشان

24

والله اعلم بالصواب

معادله بر سر خط از آنکه کشیده شود آنست که فرض کرد در هر طرف از آن خط
 صیغه باشد آنکه در طرف غرب خطی و صیغه در طرف شرقی کشیده شود
 خطی که از وسط کشیده و از هر طرف به سمت برادر هم صیغه و صیغه
 تر کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 صیغه شرقی و صیغه غربی از هر طرف خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 باز و اگر خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 بر کار و خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 آنکه در هر طرف از هر طرف خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 با و صیغه خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 از هر طرف خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 فرض کرد که خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 عدله کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 و خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده

۵۱۰

فصل در هر طرف خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 صیغه شرقی و صیغه غربی از هر طرف خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 رسم کنیم که خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 تر کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 که میان خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده
 و در هر طرف خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده و به سمت شرق و غرب خطی که از وسط کشیده

مرا اگر نشانی و بطرف مدبر اگر چه با این شایم قدر که انچه
برایم و نشانی که فلان که در کتب و اخبار و غیره
و هیچ و بعد و در هر چه که از این اوجها صورت صورت

مربع یا سوزنی که از هر یک از این خشت ششم
 سر آنرا بر روی سنگ خطی بر دو خط نصف النهار
 که از خشت بطریق که در قبضه مربع بر روی سنگ منطبق
 باشد و مربع بر روی سنگ یک ششم بطرف جنوب
 باشد که تا نقطه جنوب و یا به همان مربع را که از
 سنگ بر خط نصف النهار بر روی هر دو خط نصف
 بطرف جنوب و مربع را به همان طریقی بر روی سنگ
 بر خط نصف النهار یک ششم تا نقطه سنگ که نقطه جنوب
 و یا به همان مربع را بر روی هر دو خط نصف النهار که از
 همان طریقی یک ششم بر روی سنگ و همچنین تا آن قدر از
 نقطه هر دو جنوب است دوم مربع را بر عکس این طریقی از
 نقطه هر دو شمال ملاقات بر روی سنگ خط
نصف النهار و آن نقطه است و آن نقطه شمال
 و آن نقطه جنوب و آن مربع یا سوزنی یا سنگ است
 پس باید که آن را بر خط آب که از خشت بر روی آن است

د-۱-۱

و ب

بر آن یک ششم و آن بر روی سنگ یک ششم نقطه آن
 و یا از آن را بر آن که از خشت یک ششم تا نقطه آن را از خط
 آن و یا از آن که آن را در دیگر نقطه که باشد از آن
 تا آن و یا از آن که آن را از آن تا آن و از آن تا آن
 پس هرگاه در خط آن را در آن خط و در آن خط
 نصب کنیم بر خط خط نصف النهار می آید یا نه که
 آنرا از او جدا نمائیم این مربع حقیقتاً در هر آنی که
 بر آن و آن آن و صفت یا نه از میان خطی که در میان آن
 سوزنی نصب است و آن نیز آنی باشد که در آن مربع را
 سوزنی کنیم و خطی و مربع را بر روی نصب کنیم و آن
 صفت در میان خط که در آن و شش یا بود بر روی آن
 که در آن اما باید که بر مربع یک ششم باشد و اینرا خط
 نام گویند و چنان قرار می دهند هر قدر شش ششم صفت بر آن
 یا نه از روی خطی که در آن و به هرگاه در آن یا نه آن
 بدون آن در آن که خط یا نه به خط صفت را نصب کنیم

بیا تیرم

فایده از بعضی مسوئله که ملاحظه در مینی سحر اگر کشک باشد
 که بر روی آن راه تر شده باشد خط نصف النهار را خط کنیم
 و سوزن را بر خط کرده بر روی آن خط بنده اذنه آن سوزن کار
 قطب را میگذرانیم و از برای قیاس نمودن خط مذکور در جهت
 و سوزن قطب نماید و در زیر آن قیاس کرد و نام خط در آن درخت
 کرد و در میان آن باره بر خط قیاس نمود و سوزن را در خطی کرد و
 دانی عمل بطریق مذکور است **لا اله الا الله** در خطی که کشید
 آن را از جهت خواهم چو به دست آوریم که جهت آن خط
 آنرا خطی که از جهت خطی بر خطی و به خطی در آن
 متصف نموده بگویند رنده دایره کنیم که خطی آن را کشید
 بعد از آن آن چو با که گذر بر او میگذرد و دیگر متصف است بر خط
 آن دایره که بر خطی بگویند رنده کشیده است متصف است بر خط
 متقابل و بر یک نقطه از خط سوزن میگذرد و مرکز آن خط
 اگرانی سوزن آن طرف تره جبر رنده از مرکز بگذرد و در آن
 احتیاط تمام باید کرد و چو به دست خواص کرده در آن سوزن

برای

ششم کنیم که در این خط به خطی که در خط تمام که اگر
 خطی است قیاس میانی در سوزن خطی و سوزن کنیم مرکز آن بگذرد
 و که در این خط به خطی که در سوزن دایره که با خطی
 کشیده بودیم خوشه نه زیاد و نه کم دایره که از خطی خواهم بر خط
 که در جهت که گذر با نام بر خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 و در هر مرتبه در که گذر از خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 به خطی که در خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 از خطی که خواهم که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 و اگر از خطی که خواهم که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 از خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 بعد از آن بر خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 سوزن که کشیده و دایره که از خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 چو خطی را در خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 بر خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی
 که در میان خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی که با خطی

و در تحت بقدر قطر که خواهم بود از آن بر روی صفحه نمودار دایره بکشیم
 مساوی دایره و قطعه که چنانچه در هر یک از این دایره بکشیم که هر دو در آن
 بطرف اندرون میل داشته باشند بهمان نسبت باقی است اجماع و سینه و قوس
 سوزن گرفتن و قطع بر کار بقدر ربع دایره و قطعه که کرده و بر روی کار
 دایره بکشیم و بر کار را به این فتح بر چند جای این دایره که داشته
 قوس و طرف قطعه آن دایره و دیگر بکشیم اگر بر قوس و بر نقطه قطع
 کنند فتح بر کار دست میخ و الا قطعه این دایره که کشیده ایم
 بر کار به این و باقی القطع را نصف کنیم و آن دایره را
 بکشیم و قطع بر کار دست بر داشته دایره و قطعه رسم کنیم بر روی صفحه
 مسطوح و بر کار را بقدر میل که هست و مسدود کنیم است تحقیق
 یا چنانچه از جای موقوفه دایره که آن قطعه کرده و دایره بکشیم
 و آن بجای نقطه ابروی است که نقطه است با مسدود آن دایره و نقطه
 اقبال بعد از آن نصف نقطه ابروی را پیشتر قسم می دهی
 قسمت کنیم و دایره بکشیم که هر نقطه نقطه ابروی که کرده و در کار
 بر او را و قسم قسمت کنند و این دایره و قوس است و یک که نصف است
 که در تحت میخ دایره که کاره با قطعه بر روی کار خواهیم دایره بکشیم

که قطعه

بسم الله الرحمن الرحيم
 ابد بران این از نیک است و ای نا که در بر این علم طبع هر من و نیت
 که بساط عالم قائم باشد است و اجزای ایشان شایسته جز و تدریج
 هر جزوی از خاتم ارباب که مقصور شود از جنس خودش به آن جز دیگر
 بود یعنی هر جزوی که از خاک جدا گئی مانده بود هر جز دیگر او هم خاک
 و آب و هوا و آتش هم چنین و نیز این بساط هر یکی دیگر که طالب
 بیان آتش آب را که قوا را اندر هوا خاک که قوا را منفرد اندر هوا
 و این بساط را که قائم باشد است اندر عالم در مقصور که با بقا را طبع
 بی آنکه بیشتر کنند از آن اثری قائم نشود که خاک با آب و غیر باید کرد و آن
 از آن گونه و خمره و کار بستن و با آتش هیچ کردن تا صورتی از آن
 متشکل گردانند آن صورت مرکب بود از این بساط و هر و ایام عالم
 بود را گرد و هر جسم که قوت مافوق آن را داد که کند از شی و صفاتی
 نمود آن دو نوع است یا بسط بود یا مرکب اما بسط اندین عالم
 کون مناج باشد و مرکبات این از این خاتم به امتزاج صورت بنده یک

از این

در خراج و آن مزاج را در حالت لازم شود و آن معادل و آنرا و تدریج
 بود و تدریج است از دو وجه باشد و چه اولی بار است اوضاع عقلی و عقلی
 و در آن مدتی موالید یعنی مسکن و نبات و حیوان تو که کند و چه دوم
 بار است مسکنات بود که تشا را که موالید باشد و این موالید مرکبات
 اند از مسکن و نبات و حیوان و اینها اند که شرح آن در این رساله
 متشکل شود اما مقصود این که بیای خود فکر کنید در باب ابدان که از قوت
 و ترکیب اینها منطبق بر این عالم کون از خاک و آب و هوا و آتش
 بود و تدریج است صورت زمین و از آن نوع مذکور و لیکن نوعی از حیوان
 مخصوص بود و مادر است حرکت بقدر این خراج و انداز آن هم انواع بود و نوعی
 دیگر مرکب و مرکبات و مناطق اند و ایشان اشرف اند و جسم این ایشان
 از این بساط قائم آمده و اندر ایشان حقیقی بود که آن از عین القوت
 بود و اندین بساط مستوف شوند و ترکیب سازند شایسته که یک
 اشخاص منطوقی از روی شایسته شال چهار قطعه و قطعه و اما کون
 و آنچه بین اند و اسباب اینها را آید مثل کاه و کوزه و غیره و است

است

و نیز وین و مقدار ترکیب اجزای خلق بهیچان با مقدار بود و بعضی بشارت
 اشخاص معلوم و بهر این ضایع ماده و هوئی و علت آن این بسایط
 بود و چنانچه پیش از این عالم کون صورت بنزد و از این بسایط بود
 و سبب این طبع جزوئی را از این بسایط باشد و هر صورت که از این بسایط
 مشهور شود بآنکس است بحال اولیست بآنکه در و ما را از این مقدر
 اثبات ذات عناصر از بود و غرض لیکن غرض از این شرح نموده است
 در باب سراسر و صفات بحالات بخیر است که از این عالم غایب هر چه بود
 اشخاص عالم کون که هر کال و ماده اندیش از وقوع آن حالات را
 در آن کند و باقی آن هم دانسته باشند چون معلوم شود که اصل اینان
 از کون بود و چون بود و هر چه است و حال کفایت باقی و متصل معلوم تواند کرد
 باقی را بگویند و میدانیم ظاهر مجرد است معلوم باشد معلوم باشد معاد نیز
 معلوم کرد و بیاید است که این بسایط مرتب یافته اند از آن علی و مرتبه
 باری است و نیز بیشتر و پس تر الا باری است و اشخاص عالم معلوم و معنی و
 ایشان را طبیعت بود چنان که که آتش را که می و باد را تر و آب

سری

سراسر و خاک و خشتی و در ذات بود آتش با خاک و باد و شکر
 خاک کباب و آتش و باد و آب و آب و آب و باد و خاک و باد
 چیست بسایط بدان که این بسایط بالذات که می و هر که را نیزه
 و هر دایره را که می بود و چون مرکز از این بسایط اعتبار کنیم باقی را که
 حاصل آید و از مرکز هر دایره نقطه احساس شود چون چهار نقطه احساس کنیم
 یک نقطه از مرکز آتش و یک نقطه از مرکز آب و یک نقطه از مرکز
 خاک و این چهار مرکز را هر یکی طبعی لازم باشد چنانکه آتش گرم و هوا تر
 و آب سرد و خاک خست بود و این چهار نقطه چون مذکور باشند
 چنین شوند و بعد از آن چون طبیعت شکر بر چشم چنانکه در اول یاد کرد
 شد که آتش گرم و خست و باد گرم و تر و آب سرد و تر و خاک خست بود
 و در مرکز باشد و دیگر بر این قیاس باشد چون نظر بر آن که مذکور کنیم چنین
 بود و بیاید است که مرکز را که بر هر جهت اول و هوئی و متصل کل بود
 و در صورت مرکز بدست کما فی نفس کل آتش یکی باشد در مراتب بار
 و آب چهار و خاک هشت و از آن و از این نقطه هم استخراج شود آب

۲۱

به حرف اول از فاعل و حرف دوم از میان دو لب و حرف سیم
 از زبان و حرف چهارم از غلق و ازین اسرار بسیار است و شرح آن
 اینجا نمیکنند بعد از آن چون با بعد از شمار اگر بی عدد مرتبه عقل کل یا برده
 آید و متوا باشد یا اصل شجره باشد و عقل کل مترک بود یا اداست عقل
 کل بود و نفس کل در تحت و حکم عقل کل بود و چون عقل کل در مرکز و متوا بود
 قرار دارد و نفس کل در لغت او در دوم آن قرار دارد و بعد از آن چون
 نقطه آتش نفس آتش عقل متقل شود از آن دو شکل صورت بند
 بدین نوع بود و اول مفتوح اول نام نمند و دوم را مسدود اول مفتوح
 از طرف نفس کل بود و مسدود از طرف عقل کل و بار چون یک نقطه
 یا در عقل یا در نفس متقل شود از آن دو صورت بند بدین گونه بود و
 و اول را مفتوح دوم نام نمند و دوم را مسدود و مفتوح از طرف نفس کل مقرر
 دارد و مسدود از طرف عقل کل و از طبع و از تراجعات مفوضات که
 آن خود بر است بنیره تولد کند بین شکل از در طرف نفس کل مقرر
 دارد و از مسدود است مکتوس به اینجا نمودن سبب و رتب بدین نوع

به او هم جانب عقل کل عقل و متوا دارد و بعد از آن یک نقطه از آتش
 کل یا ب عقل کل عقل شود و از آن دو شکل متقل شود صورت بند
 بدین صورت بود و اول را مفتوح ثانی نام نمند و دوم را مسدود
 ثانی نام نمند و مفتوح در طرف نفس کل و مسدود در طرف عقل کل مقرر
 دارد و بعد از آن آتش اول و بار اول و لب اول که آن در زیر و
 است بنیره تولد کند که آن ایستاده و در زیر از اول مفتوح
 دوم دو شکل لازم آید بدین صورت که نموده میشود و در این
 شکل را ثبات نام نمند و یک در طرف نفس کل و در طرف
 و در طرف عقل کل هم چنین نمند و یا مقرر دارند و چون یک نقطه خاک
 نفس کل یا خاک عقل کل عقل شود از آن دو شکل آید بدین صورت
 به و اول را مفتوح چهارم دوم را مسدود چهارم نام نمند و مفتوح
 در صورت و در طرف نفس کل و مسدود در طرف عقل کل مقرر دارد
 و این شش زده صورت تمام بود و تمام عالم عیب و کمالات
 این اشیا شش زده کامل نمود و این اشکال شش زده بر دل نمودن

سراسر بود و خارج که از عالم غیب و شهادت بود درین اشکال نشان داده گایانه
منفرد بود و اشکال از دست نرفته ریاضت نبود که چهار عدد بر سر که را در این نشان داده
بود و چون جبرش از نده گمیری جبار شود درین همین بیرون آید و اشکال
را از پیش که صورت بنزدت لیکن او چنین باشد

و تامل لیکن بدان که صورت از پیش این اشکال چگونه تواند
بود چنانکه یاد کردیم در بدایت جان تا آنجا که آن و نهایت نزد علوم
شود و از علوم لدنی مستغنی گردی و آنچه از عالم غیب در عالم شهادت
ظهور کند ترا پیش از آنکه معلوم گردد و باید دانستن که این اشکال
نشان داده کار از نشان نده بیست لازم باشد و چنانکه اشکال از طبیعت
بود بیست رام طبیعت بود باقی را که از بیست اول و پنجم و نهم
و سیزدهم مرتبه اول را بود و هر نقطه نمار که از بدین بیست اقتدا از اشکال منبذ
و به وجه باقی را در مراتب خود همین میدان اما حرکات این نشان داده
کار از بدین بیست نشان داده کار متحرک شود و چون اندر حرکت

ایمیزار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

اینکه از آتش آن اود را حاصل شود و در آن اود را خطی می کشند که توان کرد
و در آن گنجی بود کرده شود بدان که از کت اول این اشکال
دایره کرد و بدین نوع که نموده میشود
و این تسکین اصل
بخوره بود و هیچ سیر و دخیمر و سایی و دغای و دجایا این تسکین
معلوم شود و این تسکین منفرد و بی باقی باقی لازم آید و فقط مفتوح
اول با نار اول نامند و فقط نار بنیره اول با نار دوم گویند و نار بنیره
دوم با هم خوانند و نار سرد در رابع و انا انجام نامست فقط نار تمام شود
و بعد از آن اود را با بار سرد و فقط مفتوح با بار اول و بار اول نامند
و فقط با بنیره اول با بار دوم گویند و همین تا دور با تمام شود
و باز دور با بار سرد و آب اول مفتوح و سیم را باشد و چون در کتاب
نام شده دور با خاک سرد و آب اول مفتوح و رابع گویند و دور با خاک سرد
تمام شود و دیگر دور با بار سرد و از هر یک سیر و بدین تسکین است که
در آب دج نموده است و نار یکبار بود و دور با آب و آب چهار بار

کانه را حرکتی بود در ذات از اول و از اول که چون عدد از اول نقطه باشد
 از اول نقطه شکل دیگر منتهی شود و حالات آن منتهی به یک گشتن آمدن
 سه بر و چهار بیایی و اسای و جایا و خروج و بین توانی کردن اما حرکت
 از اول حرکت طول باشد حرکت از اول حرکت عرض و اما حرکت
 حقیقی اشکال که از مرکز بر آن خروج کند هر شکلی که منتهی شود آن شکل
 با خود و حرکت بر آن بود و حرکت اول ذاتی بود و حرکت دوم عاری
 و اما حرکت که بر آن خروج کند در اسای و در فاین و ضایر
 و جایا یکبار دیگر بر آن حرکت است لیکن اشکال پس عدد چهار از اول
 و از اول حرکت لیکن اصل از اشکال ششگانه کانه در صورت خروج کند
 اول یکی صورت \equiv و دوم صورت \equiv و سیم صورت \equiv و این اشکال
 معادن و نبات و حیوان باشد معادن یک نوع است و نبات و حیوان
 و حیوان چهار نوع بود اما هر یک از آن که هر یک از آن که از آن شش
 و نبات باشد و آن یکی بود و نبات را دوم می باشد یکی از آن
 بقا دارد که سالها بماند مثل نهختان و امثال آن و در سیم دوم مثل کیه
 و امثال

و امثال آن که هر سال تازه شود و باز معدوم گردد اما حیوان چهار
 نوع آمد اول انسان و دوم بیایم و سیم طيور و چهارم حشرات و درخت
 هر یکی از این موهله شش منتهی معادن و نبات و حیوان انواع مختلف
 بود که شرح آن در این رساله بکنند و باید دانست که حرکت اول بی
 و در سیم منتهی آید و در سیم لیکن بی و در سیم هر دو صورت
 \equiv و این صورت معادن باشد و حرکت دوم \equiv در سیم
 بی و در سیم لیکن بی و در سیم هر دو صورت \equiv بی و در سیم این
 هر دو در مختلف المان اند لا بد است که نباتات ششگانه باید و این بی
 اند که هر سال هر یکی از آن که در سیم شود و نباتات این هر دو منتهی
 الطبع اند و باید از امکان آشوب و تفرقه در ذات این شکل بود و
 حرکت سیم لیکن بی و در سیم این هر دو معادن هم در ذات آن بی و در سیم
 بی و در سیم نبات که آن را سالها بقا باشد سیم که در سیم
 سمارت و نبات و یک نقطه دارد و بی و در سیم نقطه و نقطه و در سیم
 است و در صورت منوط است بر سیم که نقطه آب آتش

را اندک به آنکه بود و آن قدر چون نقطه ندارد اول در دوران خود
 ایستاده بود اول معلوم باید و اختلاف آنکه بود لایم نباتات
 بقا دارد که تولد کند حرکت جسم به حرکت که از این صورت
 یک بند و این نوع اول مرتبه چون باشد و صورت این حرکت
 نیز چون این دو شکل در باب ششم و ششم اندکی به وقت متعلق
 دارد و یکی بوقت و نسبت در حرکت با یکدیگر که اکثر صورت معروض
 و اما حرکت پنجم که چون حالت را بدل کند با هم به تولد کند در مرتبه
 حیوان دوم مرتبه باشد و این صورت بطور خیر و حرکت ششم که
 چون خانه هم در صورت به صورت کند و بیایم در این شکل خیر و
 و حرکت هفتم که در صورت انسان و بشری بند باشد است
 یعنی مفر باشد یعنی نه از این مفر باشد متعلق بر آن و ثانی به
 و بطور بعضی خاموش باشد و بعضی وحشی خاموش و این خاموش
 باشد متعلق بر آن دارد اما بیایم یعنی خاموش باشد متعلق بر آن
 و بعضی وحشی خاموش متعلق بر آن ای در این یک لایم کن در

بهر

در باب تاب بر تصور سیر و فرمایش محیط گردنی و میداد مسدود
 در این و زنده جاوید باقی و در میداد مسدود مستحق باشد و باید است
 که چون به دایره کرد که گاهی تلویحی مره را بدست خود و به
 یکای نیز مانده و به غیر تقاریر این است و او قوی بود و قوت
 محض را چون آب و خاک و قوی باشد اما به بر است حرکت
 را باشد و نیز رعایت باید کرد که چون این شکل صورت بند نام
 نوع حیوان است که کند بود چون آب او قوی باشد و چون با دایره
 قوت باشد صورت سیر زنده بود و اگر با دایره از یک بود دلیل زمان
 سیر در او و قوت باشد رعایت اشکال کن از افراد و از این که در کلام
 شکل صورت شده است اما بشری بود که در قمر زمین باشد که گاهی است
 و با به بود عصب که کند بود در مرتبه بود که به بخای بد
 که او کند و اگر به ده طول بود البته آن را کرد و یک نقطه و یک سالم تر
 بود و اگر خاک به از این بود آن صورت از خاکس و مسدود آله
 و مانند آن بود اما آن صورت که از خاک است و با دایره جانور زنده

[illegible]

کتابخانه

که در وقت این اشکال شازده کازنده هر یکی از این اشکال شازده کازنده
شازده حرف دارد چنانکه نموده است که ش از سر دور دارد و در
شازده هم دارد و ک ب دارد که ج دارد و ح که در دارد و ص
بروئی تا آخر اشکال اما اشکال که در تکیه خود باشد و در حرف دند
بگرد و در حرف اعا و عشرت گردانند و عشرت آت گردانند و آت
شال که ج در جبارم باشد و در کن خود باشد و در حرف که در دوز
اعاد عشرت دند و عشرت آت آت عشرت شال که ج
در جبارم و چون طرح از میان بدو رسد ازین خانه اول حرف ت
دال است و در حرف ج در دالت ج باشد و دلیل آنکه در جبارت
و در جبارم که اعا است و چون جبار در عشرت بری اصل خود
باشد و نب را در یازدهم هم بگردانند و در جبارم حرف ض که
باشد و این از سر بر این قل است نفس نباید دانست که
توای بسوزد که اگر درم و کفیم که ج فوت رب باشد است و
شریک او باشد باقی اشکال این اشکال نموده است و در دوز و حکم را

الحمد لله الذي جعل في كتابه
الهدى والرشاد

شویانی را در رب بیت بود و ساکن پنج باشد و این قافضی و کسوس
 و از زو و لذت دل و فرزند و پدر است و از این شکل نقطه نور و صفت
 جمیع اند و بسبب اختلاف و طبع آن بود که در بعضی برای و بعضی در شریک
 آن بود اما وقت حافظ در ذات بود و او رب بیت
 ششم باشد و آن قافضی و خدم و محافظت علم و با صفت تمام و بجای
 و شریک دارد اما قافضی حیوانی را که است شریک بود
 و اسکر را که است شریک بود و وقت انسانی را که است
 است شریک بود و وقت فنی را که است شریک بود
 بود و وقت شمیانی را که است شریک بود و وقت حافظ
 را که است شریک بود و وقت طبع را که است
 شریک بود اما که قفل کل است و که قفل کل است
 با قافضی و قفله با هم شریک اند و سوالی در اوقات و شری
 عقل و بعضی با قافضی و قفله با دیگر شکل شریک اند و حیرت
 عقل و بعضی آدم و حیوان این شکل اند و جمیع شکل این دو شکل

تولد

متولد شده اند هر این شکل را با در پدر و مادر و زنده را متولد شده و زنده
 بیاید است که قفص از عقل نفس رسد و از عقل با جوام و نظام کایست
 اینست اما اولت قفص از مرکز میزان بود و در آن نقطه را اجبار باید
 که در قفص و صفت آن که نقطه از طرف عین رود یا از جانب یسار و لایه
 که از میزان چون باین رود و در آن آید و از آنجا با آید یا با ۱۰ و از آنجا از
 از و با ۱۳ و از ۱۴ و در ۱۵ و در ۱۶ و در ۱۷ و در ۱۸ و در ۱۹ و در ۲۰
 و در ۲۱ و در ۲۲ و در ۲۳ و در ۲۴ و در ۲۵ و در ۲۶ و در ۲۷ و در ۲۸ و در ۲۹ و در ۳۰
 این نقطه که بین پوت رسد سیر کرده با و اندر سیر که اصولی بهر منزل
 که رسیده باشد طبق در طبع آن منزل با و همراه بود و لیکن وقتی که منتهی
 شود در آن موضع که سیر در رسیده باشد از طول و از عرض بر میند که رفت
 و از آنکه رفت هم مراجع خود رسیده باشد و در آن هم مراجع که رسیده آن نقطه
 از و در جهت دارد و منتهی که از و در جهت دارد از آنجا که مراجع
 مرتبه است از و منتهی که منتهی و اساسی و در منتهی و در ذات آن شکل
 منتهی و منتهی که بر یکشده و خطی باشد که نقطه از طول و از عرض هم طبع شود

نیاید البته از حق رود یعنی نولد است و در ذکر نولد است هم طبع
خود نیاید دلیل آن بود که غالب را مطلب حاصل نیست محل کند
پیر حرکت یا باید که سبب حرکت او متغیر بود و چون متغیر نبود حرکت
را چه فایده ای فقط که سبب شود باید معلوم کرد که از خروج حرکات میران
هر کدام فقط که قوی تر باشد افش جعفری در آن نقطه باشد و نه قوی آن
باشد که در مرکز خود قرار یعنی در سفر خود قرار در سفر بی خود و باید که مخالف
طبع بود باید که پشت آن نقطه را و دیگر در آن است و در آن اما متغیر نقطه
چونکه این فضا را سیاه و در کانه را با هم در چهار حالت استخراج بود اول
موافق در دم معادق و سیم سالم و چهارم مخالف با جتنا را که نقطه آتش
در مرکز آتش موافق المراج بود و هم باد در باد و آب در آب و خاک
در خاک اما معادق میان باد و آتش باشد و میان آب و خاک در سالم
میان آتش و خاک و میان باد و آب بود اما مخالف میان آتش
و آب و باد و خاک اما آتش و باد در مرکز آب و خاک بدینستد چرا که
از مرتبه خود فراتر باشد و آب و خاک در مرکز آتش و باد بدینستد

المسألة الأولى

که سبیل ملوک شده باشد و بیاد داشتنی که نقطه آتشش بیاد آتش
درد و باد آتش و آب با خاک و خاک آتش اینها و اگر بر این
تر حقیقت که گفته شد اگر در مرکز آن روز و شب آن حیاضت و در آب
بود و اگر یکس آن بی آتش و آب و باد و خاک طلب دعوی و شقیه
و شش ناقص باشد بقدر سعادت و محنت شکی که در اصل از او کشته
باشد اما اشکال چهارده گانه بر سه درجه اول از آن بسیار در هر درجه
بی و در سه خمی و چون سه درجه باشد از ایشان هر حالت متعدد شود اول
سعادت دوم محنت و سیم عاتیق باشد لیکن هر دو این حالات در وقت
اشکال چهارده گانه بود و عقل و نفس و محل و مقدار ترکیب باشند چنانچه ذکر
رفت و ترکیب ایشان یا اشکال بسیار بسبب آنکه سبب ای و سبب
باشند و خامی و آتش و آب و باد و لیکن اما اشکال سعد شش
شکل اند از سبب بی شرف و سعادت این دو شکل دیگر نام باشد و در اشکال
و از سبب بی شرف و سعادت این دو شکل دیگر نام باشد و در اشکال
و سعادت بی شرف و سعادت این دو شکل دیگر نام باشد و در اشکال

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or note, located at the bottom of the page.

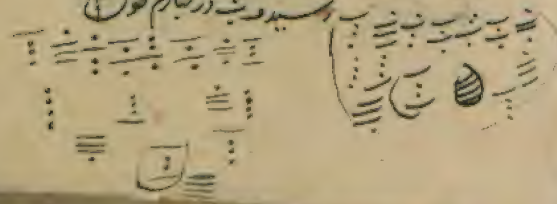
شاهزاده کاتبه ام و علم او ۱۵۱۶ و اعتبار داشت که هر حرف را ۲
کار را بر هر کار گفت که بنم شد و در آتش را این حرف ام زدایم
و در باد را ب ن فن و در آب را ج ص و در خاک را د و در آتش را
و بایل آتش را ح و بایل باد را و س و بایل آب را ح و بایل
و بایل خاک را ج و در آیم و بعد از این زایل آتش را ط ش و در بایل
رایت و در بایل آب را ز و در بایل خاک را ل آت است سرور
حروف در نقاط اشکال بیوت و عمل این معانیست و نمایر و نمایان
و اساسی و عجایب در ذات این حرف و اشکال و نقاط باشد و هر حال این
دایره را نمی باید گفت که عصاره اش نشود و دیگر ای فرزند بر تو یاد که وجود را
تفیه کنی و باب ریاضت عمل کنی و ال و زبان را بر آن تحسینی
و از نما و دعای و کذب و در کیش و هر چند خود تو هم را اگر آست
سر این علم بر تو بگویم تر و حقیقت بیاد داشت که گفت این آید
و در بدست و چه اول است که این علم تمام را بوی و نزول از رویان
و عالم ملکوت نماند خود بر آن مجاہدت و بر هر فایده و خلق را بدان دولت

به که صاحب دوازده است طرح کنیم بر دم حسد و منتهی در دم
 بود اکنون از به که منتهی بر به است به تولد کند و است
 اینجا به شود بدان سبب که خانه باریت بار به به شود
 لاجرم به که در دو به اینجا با در جوش به که در دو آن چس
 باشد به و به و به پس به من بود به به به
 و به تغییر به تا دلیل به دلیل کند که سایل از منو به
 رابع سخن دارد و از دمو عقل که در ذات به منسوب باشد
 و درین باب این تذکره است باشد و به محکات را این
 طریقه رعایت باید کرد و دیگر چون قوت چو که از میزان
 به منتهی رسد امکان باشد که دیگر اشغال قوت هر میزان منتهی
 رسد مذکور یک بند فعل خود از منو به طبیعت خود پس
 آن شکل را با موافقان و معینان باشد سال که چون به
 در خانه دم منتهی شود به در پنجم بود و قوت او شش است
 پس قوت خود از آن به است و به شرح و تا دلیل و تفسیر است

به و سه و آن اول چهار طبیعت از آن را که در منو به است او که ششم
 باشد که منتهی است و دیگر که از به که سایل از خانه صورت به باشد
 که بجای تغییر است و به از طبیعت و منو به و به و چهارم دیگر هزار
 ذات به و به از طبیعت و منو به به که شکل تفسیر در به خانه
 که قوت آتش سه و دو شود و گاه باشد که این حالات یکس او گاه
 چنانچه در خانه چهارم قوت او یکس او منتهی رسد و حالات
 چنان باشد که شرح داده است و درین رعایت لطیف باید که این
 حالات هم و ادراک قوی که حفظ نماید و ما این قدر در به شای کنیم و نیز
 باید دانست که حرکت از مرکز میزان چهار حرکت بود حرکت اول
 را که شکل منتهی است و حرکت دوم آتش و حرکت سوم تفسیر او حرکت
 چهارم تا دلیل را باعتبار آنکه چون از مرکز میزان قوت شکل به حرکت
 کند و در خانه دم منتهی شود این قوت بجای منتهی است و دیگر از منو به و
 که به است به صورت به قوت او بادل رسد و این قوت بجای
 شرح بود و دیگر آب رواج به که یک بند شود و قوت او ما پنجم

درام یکی باشد بر پست او منین بود که آن خانه دهم بود از درونم بازده
 پس یازده در وقت که یکی بود در شب که درام ۵۵ و نام سکن
 به که ۲ است و در بعد باقی بود از درونم صفت شد ۵۵ و این عدد
 سکن جاری این شکل بود و در بران شکل بود در این شهر ۱۹۱۹ گنیم
 که آن عدد بود و دیگر از هند و نوزده است یکسان بود که گنیم
 و بعد در در و جهان بود و این اسرار این علم بود و در وقت که در این
 دیگر در شمارت و شمارت است چنانچه اندر سکن از دران یکیت ۲
 سکن اشکال و آن ده است سه پست و آن چهار است ۴ سکن
 و در این ده است است باطن را که پست است بیت است
 در درام یک شمارت است و بود که سکن از ده است اما در این سکن
 سکن اشکال است و شمارت درین خانه و در وقت بود اما در وقت که
 سکن موافق است بهشت شمارت دارد و آن شمارت نامی است که
 بود و لیکن در شمارت دیگر عارض شود یکی فی و دیگر تیشی و مزهر
 فی آن بود که شکل در خانه و نوزده که بر تو لکند است و این
 درام

بود که خانه سکن خود در وقت نام خود تیشی و این در شمارت
 عارض شود و لیکن در خانه در یک در این شهر است از درام که سکن است
 در این شهر است خود در درام خود بود و این شمارت را در این شهر است
 که است بدون آن چنانچه بود که یک در خانه نام و آن خود از درام که سکن
 است در خانه سیزدهم خود بود و در این شهر است اما طول و عرض
 و در طول بی یازده بود و در حساب عدد و در وقت است
 بود و در در وقت که بهشت و در وقت ۹ است در حساب در
 و در وقت اما طول در در وقت و در وقت و در وقت بود و درام
 تا بمل بر سیده بود آن مقدار باقی بودی باید از درام که دران
 عمل در خانه بود باید که سکن شال که در جرم طول از درام
 بود و در عرض ده اما عرض و در باقی باید که سکن و در وقت از درام
 از دران شال که سکن بود در وقت یک خانه درین حالت و این
 اشکال درین نوع بود و وقت است از دران سیزده که درام



[illegible]

شد یا نه اکنون بدان که نفس که بجای نیست است نشان
نفس آن در یک در خانه دم خورید هر چه که خانه دم تو بجای
خانه دم که در دست کن ای صفت و در آن خانه بیای و قیم نفس
آن در یک اندیشه اکنون باید که بدان که نفس آن در یک بجای
بیست و نفس تو نیز بجای نیست پس دوازدهم نفس
دوازدهم نفس خودت را که هر دو خانه بجای ای در یک اندیشه معلوم کن
و این شکل بر روی آید داخل و خارج و بعد نفس را میدان که روشن
شود که مطلوب حاصل است باز اکنون دوازدهم نفس ترازم
دوازدهم نفس او بنده اکنون هر دو در دم ضرب
کریم بنده و در در بنیت و در خانه بنده و در بنده است
و بنده شکل مغرب است امکان دارد که بنده بجای یا بدو
عنی هر اکلم بر است که میدارد او را بدو وارد از او حاصل شود
کنند در اینجا است که اگر بنده را ضرب کنیم بنده آید و
در دست کن ای بدو بنده است از جادو یا بنده بنده یعنی لازمه گوش

(2121)

